

بررسی جایگاه تاریخ و قصص در قرآن

زهرا رضایی

مرئی دانشگاه فرهنگیان اهواز

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۳/۰۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۸/۲۵)

چکیده

قرآن کریم سرشار از قصص و گزارش‌های تاریخی مربوط به آمت‌های پیشین و پیامبران آنان با هدف انتقال معارف و حیانی و هدایت انسان است. با این حال، در قرآن مستقیماً اشاره‌ای به تاریخ و تاریخ‌نگاری نشده است و خود این کتاب مبتنی بر تاریخ‌نگاری نیست. پرسش‌های اصلی این جستار عبارتند از: ۱- چه ارتباطی میان قرآن و تاریخ وجود دارد؟ ۲- هدف از استفاده از قصص و گزارش‌های تاریخی چیست؟ از این رو، هدف این جستار آشکار نمودن ارتباط میان قرآن به‌عنوان منبعی قدسی با تاریخ به‌عنوان یکی از شاخه‌های علوم انسانی است. در پژوهش پیش‌رو، فرض بر این است که استفاده از قصص برای عبرت‌آموزی و الگوبرداری از اولیای خداست. بنابراین، قرآن را به متنی متفاوت از تاریخ وقایع و سرگذشت صرف ملت‌ها تبدیل می‌کند. نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد که برجسته نمودن شخصیت‌های قرآنی با رویکرد الگوسازی، دعوت به نگرش خردگرایانه به این گزارش‌ها، همچنین توجه به کیفیت وقایع، فراخواندن مخاطبان به حضور و شهود برای پرهیز از گرایش به افسانه با بهره جستن از واژه‌های «نبأ»، «قصص» و «عبرت» که موجب روی آوردن به واقع‌گرایی شده، از شاخصه‌های نقل داستان‌ها در قرآن کریم است. ویژگی‌های نقل قصص در قرآن و مؤلفه‌های آنها به دلیل بُعد و حیانی و حقیقت این گزاره‌ها و حضور اشخاص حقیقی در آنها، موجب تفوق قرآن بر سایر کتب دینی و تاریخی شده است و از قرآن متنی فراتاریخی ساخته است.

واژگان کلیدی: قرآن، تاریخ، قصص، عبرت‌آموزی، الگوبرداری.

* E-mail: rezaee-z2@yahoo.com

مقدمه

قرآن کریم کتابی است حاوی مضامین عمیق و معارف باطنی که خداوند برای هدایت انسان‌ها و نیک‌فرجامی آنان نازل فرموده است. این کتاب با ویژگی‌های خاص و متفاوت خود از دیگر کتب آسمانی و تاریخی، کارکردی بیشتر و تأثیری ژرف بر مخاطبان خود دارد.

قرآن صاحب معارف و حیانی است که مترتب بر عبارات، اشارات، لطایف و حقایق است. بر این اساس، عوام بر ظواهر، خواص بر اشارات، اولیاء‌الله بر لطایف آن و انبیاء الهی بر حقایق باطنی آن دسترسی پیدا می‌کنند (ر.ک؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۹۲: ۱۰۳)، همچنان‌که صاحبان بلاغت از فصاحت آن، فقها از احکام آن، متکلمان از براهین و مورخان از داستان‌های آن بهره‌مند می‌گردند (ر.ک؛ سعیدی‌روشن، ۱۳۸۳: ۳۷۲). یکی دیگر از ویژگی‌های قرآن، اهداف تربیتی و معنوی است که خداوند از نزول آیات آن اراده فرموده است. بر این اساس، برای آنکه همهٔ آحاد مردم همواره از نور هدایت آن بهره‌مند شوند، از اصول مفاهمه و زبان گفتگوی ممتازی بهره برده تا بتواند همهٔ معارف و حیانی آن را که مشتمل بر عقاید، احکام و عبادات با ابعاد فردی، اجتماعی، دنیوی و آخروی است، بر مردم عرضه نماید و از این رو، از عنصر زبان که مبتنی بر نظام مهندسی خاصی که فراعرفی و ترکیبی است و با رویکرد تربیتی و معنوی نگارش یافته، استفاده کرده است (ر.ک؛ ایزوتسو، ۱۳۶۸: ۴). یکی از روش‌های مؤثر قرآن در ایجاد ارتباط و انتقال معارف الهی به مخاطبان خود، استفاده از روش ذکر قصص و گزارش‌های تاریخی امت‌های پیشین و انبیای الهی است. قرآن در بیان معارف خود از تاریخ‌نگاری بهره می‌گیرد، چنان‌چه در سایر کتب مقدس نیز دیده می‌شود. در عین حال، قرآن به سبب توجه خاصی که به استفاده از خرد در تفسیر و فهم حوادث تاریخی دارد و کاربرد واژه‌های «نظر» و «کیف» مؤید آن است، زمینه‌ساز ارتقاء و تحول بینش انسانی می‌گردد و از این رو، با سایر کتب تاریخی و مقدس تفاوت دارد. رجوع به قرآن نشان می‌دهد که برخلاف تاریخ‌نگاران، به صورت طولی و منسجم از حوادث سخن نگفته است و در عین حال، بیشترین توجه مخاطبان خود را به گرفتن پند و ارشاد از ذکر آن حوادث دعوت کرده است و اگرچه از واژه «تاریخ» مستقیماً نام برده نشده، ولی در قالب واژه‌های «أخبارکم، قصه،

حدیث، سنن و غیره» و در حدود سه هزار آیه به ذکر حوادث تاریخی می‌پردازد. داستان‌ها و رویدادهای یاد شده، بسیار زیاد و متنوع بوده که در دسته‌بندی تاریخی با عنوان‌هایی چون: انبیاء و محیط تبلیغ آنها، جغرافیای منطقه و روحیات مردمانی چون قوم نوح، ثمود، صالح و غیره تقسیم شده است. همچنین رویدادهایی که در تاریخ اعراب پیش از اسلام رخ داده، همچون دخترکشی و استثمار فکری مستکبران از انسان‌ها در قرآن بازتابی گسترده داشته است. البته بخشی از قصص قرآن در کتاب‌های تورات و انجیل نیز آمده است؛ مانند: سیل عرم و اصحاب آخود. اما غرض از پرداختن به این موضوع‌ها در قرآن ثبت حوادث تاریخی محض نبوده، بلکه احتمالاً تربیت و هدایت مخاطبان بوده است، چنان‌چه بی‌آزار شیرازی به نقل از ویلیام آلبرایت^۱ می‌نویسد: «حفریاتی که به وسیله باستان‌شناسان در عصیون جابر به عمل آمده است، از صنایع فلزات عصر داوود و سلیمان خبر می‌دهد و در این سرزمین، کوره ذوب آهن و ذوب مس کشف شده است که متعلق به زمان سلیمان است و نظیر آن در عظمت تا آن روزگار در خاور نزدیک دیده نشده است» (بی‌آزار شیرازی، ۱۳۸۸: ۱۴۱). اینکه قرآن داستان‌های خود را به زمان و مکان خاصی محدود نکرده است و همه احاد بشر را به سیر و سیاحت در زمین و مطالعه و تدبیر در تاریخ پیشینیان دعوت کرده، برای هدایت افکار و قلوب امت‌های آینده و دعوت به واقع‌گرایی تاریخی و روی گرداندن از افسانه‌گرایی است. آیه ﴿مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ﴾ (الروم / ۴۲) این گفته را تصدیق می‌کند. یکی از مهم‌ترین جنبه‌های قصص قرآن، اعجاز آنهاست که به عنوان «احسن القصص» یعنی بهترین روش داستان‌گویی است. دعوت قرآن به بیان و پذیرش حقایق مبتنی بر نقل داستان‌های انبیاء و حوادث تاریخی گذشته، مانند تکوین آدم و بهشت، میوه ممنوعه و هیوط و غیره، همه از دستاوردهای بی‌نظیر قصه‌پردازی قرآن است که در نوع خود کم‌نظیر است. قرآن به دلیل حقانیت کلام و حیانی خود از انحراف و لغزش‌هایی که گاه در قصه‌پردازی عادی صورت می‌گیرد و جنبه سرگرمی و خیال‌پردازی پیدا می‌کند، به دور است (ر.ک؛ خرّم‌شاهی، ۱۳۷۵: ۱۲۷). یکی از مسائل مهم در حوزه قرآن‌پژوهی، علل استفاده قرآن کریم از بیان قصص و گزارش‌های تاریخی است. قرآن از بیان این قصص و گزارش‌ها چه اهدافی را دنبال کرده است؟ مهم‌ترین شاخصه‌ها و مؤلفه‌های ذکر قصص و گزارش‌های تاریخی قرآنی

کدامند؟ تفاوت و امتیاز قرآن نسبت به سایر کتب دینی و تاریخی چیست؟ آیا قرآن بینش تاریخی خاصی دارد؟ این پرسش‌ها حاکی از اهمیت بررسی این تمهید قرآنی نزد قرآن‌پژوهان و مورخان است. در جستار حاضر، تلاش بر این است تا پیشینه ذکر وقایع تاریخی و قصص در کتب مقدّس و نیز مؤلفه‌ها و شاخصه‌های استفاده از این شیوه در قرآن مورد مطالعه قرار گیرد. بدیهی است که ذکر گزارش‌های تاریخی و قصه‌ها از ارتباط میان خدا، انسان و طبیعت نشأت می‌گیرد و این تمهید از آن روی اهمیت دارد که به تثبیت تعالیم انبیاء و به‌کارگیری شیوه درست رهبران دینی در هدایت جامعه و تأمین اهداف تربیتی و معنوی مردم منتهی می‌گردد، چنان‌چه متن قرآنی خود مؤید استفاده از این شیوه است: «وَكَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ...» (هود/ ۱۲۰).

مفهوم قصه و کاربرد آن در قرآن

«قصه» در لغت «قَصَّ» و «قِصَصاً» به معنای پی‌جویی، پیگیری، به دنبال حقیقت بودن، از خبر سخن گفتن، آگاهی دادن و نیز دنبال کردن تا به واقعیت آن رسیدن است. مشتق‌های واژه «قصه» در سوره‌های اعراف آیه ۲۶، قصص آیه ۲۵، یوسف آیه ۵، نمل آیه ۷۶ و جمعاً ۲۶ بار و در معنای حدیث و خبر آمده است. واژه «اساطیر» ۹ بار در مقابل سه واژه تاریخی قصص، حدیث و نبأ آمده است (ر.ک؛ رادمنش، ۱۳۷۰: ۱۵). به‌کار بردن اساطیر بیشتر برای تفکیک معنایی دو واژه «اسطوره» و «تاریخ» و گرفتن ارزش یکی و اصالت دادن به دیگری است. این مسئله بدین دلیل اهمیت دارد که مورخان را از حلقه زدن گرد «افسانه» و «اسطوره» به جای «تاریخ» بر حذر دارد تا آنان حقایق تاریخی را با افسانه درنیامیزند و به گونه‌ای تاریخ‌نویسان را با فرهنگ حقیقت‌جویی آشنا سازد و معیاری برای تشخیص حق از باطل عرضه نماید. اینکه در قرآن مسائل تاریخی در قالب «قصص»، «خبر»، «حدیث»، «عمران»، «عبرت» و «اساطیر» بیان شده است، موجب شده که سنت تاریخ‌نگاری توسعه یابد و فصل جدیدی در تاریخ‌پردازی گشوده شود. گاهی قرآن با به‌کار بردن واژه «حدیث» در معنای «سخن نو» یا «حرف تازه»، موجب نوآوری در تاریخ شده است. همچنین قرآن با به‌کار بردن «نبأ» به معنای «خبر موثق»، از روایات کذب و انحراف در تاریخ می‌کاهد.

رادمنش نیز اذعان می‌دارد که: «نبأ خبری را گویند که فایده عظیم و بزرگی داشته باشد؛ چنان فایده‌ای که ایجاد علم کند. بنابراین، نبأ یک خبر معمولی نیست، بلکه خبری است موثق که حق خبر را آنچنان که هست، بی‌کم‌وکاست ادا کند و از کذب و اغراق و افسانه مصون باشد؛ خبری که به مرحله علم رسیده، ظن قوی را در انسان حاصل نموده، ذهن را از حدس، گمان و فرض پاک می‌نماید» (همان: ۸).

تاریخچه بیان قصص و گزارش‌های تاریخی در کتب مقدس

بیان حوادث تاریخی امت‌های گذشته و سنت سیره‌نویسی در کتب تاریخی و دینی پیشینیان، عموماً با اهداف برتری‌جویی، قهرمان‌پروری و توجه به افتخارات، شرافت و بزرگی آنان صورت می‌گرفت. مهران می‌گوید: «بی‌گمان قرآن کریم در قصه‌های خود آگاهی‌های مهم و دست‌اولی درباره تاریخ پیش از اسلام و سرگذشت حکومت‌های آن روزگاران در اختیار ما می‌نهد؛ آگاهی‌هایی که کشفیات جدید آنها را تأیید می‌کند؛ مثلاً قرآن از راه نقل داستان موسی آگاهی‌هایی درباره حکومت‌های خداگونه فرعون‌های مصر و احوال سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آنها به ما ارائه می‌دهد» (همان، ۱۳۸۹: ۴). پس اگرچه در ادیان گذشته یهود و نصاری و کتب تاریخی عصر جاهلیت، قصه‌پردازی امری رایج و برای دستیابی به اهداف سیاسی و اجتماعی و استعلاء فرهنگی و سیاسی بود، منجر به بهره‌گیری از دو رکن اساسی در ادبیات جهان منبعث از استعاره‌ها، تمثیل‌ها و قصه‌های عهد عتیق و عهد جدید یا تورات و انجیل شد، اما قرآن متفاوت از دیگر کتب و ادیان پیشین، بر اساس جهان‌بینی توحیدی و به منظور پایه‌گذاری سنت درست بیان حقایق و عبرت‌آموزی از حوادث تاریخی گذشته تلاش کرده تا با تحوّل در ذکر گزارش‌های تاریخی به حقایقی اشاره نماید که منجر به آرامش، صلح، عدالت و امنیت در جامعه انسانی گردد و نیز موجب تغییر در بینش تاریخی آنان گردد؛ زیرا داستان‌های قرآن علاوه بر آنکه جذاب است، در آن نکته‌های جالب اجتماعی، روانشناسانه با رویکرد کارکردگرایانه دارند. از سوی دیگر، خطیب معتقد است: «داستان‌های قرآنی، همه گزارش‌ها و رویدادهایی تاریخی هستند که به هیچ رو با خیال‌بافی و عناصر غیرواقعی آمیخته نشده‌اند» (خطیب، ۱۹۶۴م.، ۵۲؛ به نقل از مهران، ۱۳۸۹: ۲۸). چون شخصیت داستان‌های

قرآنی، پویا و زنده‌اند، مبارزه می‌کنند و مانند حضرت موسی^(ع) سرانجام به مقصد می‌رسند و با عملکرد عینی همراه هستند، چون هیچ یک از داستان‌ها و شخصیت‌های قصص قرآنی خنثی نیستند و اساس داستان‌ها بر پایه خیر و شر قرار گرفته است و بدون کشمکش داستان نمی‌تواند به آن صورت حقیقی و اصلی خود معنا یابد؛ یعنی درگیری و نبرد بین حق و باطل جداییت خاص قصص قرآنی است که بیانگر تضاد عملی با حرکت‌های نادرست اجتماعی، مانند قدرت‌طلبی مستکبرانه فرعون‌ها می‌باشد. بنابراین، پیش از پرداختن به اسلوب و روش ذکر قصص در قرآن کریم، ضروری است تا برای رد ادعاهای برخی قرآن‌پژوهان مستشرق مبتنی بر وحیانی نبودن متن این کلام مقدس و تبیین و تأیید صحت قصص قرآن، به مصادیقی از خود قرآن دال بر درستی این اقوال اشاره شود.

نگاهی به قصه‌های قرآنی

برخی مستشرقان معتقدند که مصدر، جایگاه و مصادیق قصه‌ها متفاوت از وحی الهی است. درمنگام در کتاب وحی محمدی^۲ بیان می‌دارد که محمد^(ص) در سفرهای تجاری با عمویش، ابوطالب، با کاروان‌های تجاری صحراهای عربستان را طی می‌کرد و شهر مدین و بیابان‌های وادی القری و سرزمین ثمود را جستجوگرانه مشاهده می‌کرد و قصه این سرزمین‌ها را از بادیه‌نشینان آنجا می‌شنید (ر.ک؛ زمانی، ۱۳۸۷: ۳۲۳). یوسف حداد ارشمیندریت در کتاب *القرآن و الکتاب*^۳ ادعا نموده که دوره دوم دعوت قرآن پس از هجرت گروه اندکی از مسلمانان به حبشه، ماهیتی اسرائیلی دارد، چراکه پیامبر اسلام^(ص) مردم را با روش قصص قرآنی به توحید خالص دعوت کرده است (ر.ک؛ همان: ۳۲۴). بلاشر در کتاب *مشکل محمد می‌نویسد*: «هنگامی که قرآن را با *انجیل* مقایسه طفولت می‌کنیم، ارتباط و پیوند محکمی را بین آن دو مشاهده می‌کنیم و این مطلب بعید نیست آنگاه که ارزش انجیل‌های غیر رسمی را در قرون وسطی درک می‌کنیم» (همان). اندیشمندان غربی با قرائن اندکی مدعی ابطال الهی بودن این قصه‌ها هستند. با کمی دقت در نوشته‌هایشان مشخص می‌شود که نظریات آنان ناقص یکدیگر است؛ زیرا منشاء آنها را یا مشاهدات شخصی و گفته‌های بادیه‌نشینان یا *تورات* و یا *انجیل* می‌دانند. امام علی^(ع) در *نهج‌البلاغه*، در این باره به فرزندش چنین خطاب می‌کند: «اخبار

گذشتگان را بر قلبت عرضه کن و در دیار و آثار باستانی آنها گردش کن و درست بنگر که آنها چه کرده‌اند، از کجا منتقل شده، در کجا فرود آمده‌اند. من گرچه به اندازه آنان عمر نکرده‌ام، ولی در اعمال ایشان نظر کرده‌ام و در اخبارشان تفکر نمودم، آنچنان که همانند یکی از آنان گردیدم و در اثر آنچه از تاریخ آنان به من رسیده، گویی با همه آنان از اول تا به آخر عمرشان زندگی کرده‌ام» (نهج‌البلاغه / ن ۳۱). مهم‌ترین پیام این نامه، گزینش قسمت‌های مهم زندگی است و تشخیص سود، زیان و استفاده صحیح از زمان موجود با بهره بردن از اطلاعات شفاف زندگی پیشینیان است که باید چون علی^(ع) به جنبه کاربردی آن اندیشید و تفکر در انطباق مصدر و جایگاه قصه و کلام کاری بیهوده است؛ زیرا قرآن خود را کاملاً شفاف معرفی نموده است؛ نظیر آیه دو و پنج سوره یس که می‌فرماید: ﴿وَالْقُرْآنُ الْحَکِیمُ... تَنْزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ﴾ (یس/ ۲ و ۵)؛ یعنی «سوگند به قرآن حکیم... * این قرآنی است که از سوی خداوند عزیز و رحیم نازل شده است». آیه ۱۱ سوره هود ادعای بلاشر و یوسف حداد را مبنی بر اقتباس و اخذ داستان‌ها و گزارش‌های تاریخی از عهدین رد می‌کند. مضمون آیه چنین است: «اینها [خبرها] از خبرهای غیب است که به تو وحی می‌نماییم، نه تو و نه قومت پیش از این آنها را نمی‌دانستید». در واقع، این دو مستشرق با تکیه بر ادعای خود، مسئله تحریف در قرآن را طرح می‌کنند که قرآن خود با کمک این آیه و بسیاری آیات دیگر آن را رد می‌کند. در ارتباط با مسئله مشاهدات و شنیده‌های پیامبر اسلام^(ص) طی سفرهایش که در منگام به آن اشاره می‌کند، مهرا می‌گوید: «پیامبر از مکه بیرون نرفته، جز دوبار: یکی در ۹ سالگی همراه عمویش ابوطالب و دیگر بار در ۲۵ سالگی، در سفری چنان کوتاه که نمی‌توانسته است از خویشان و هم‌سفرانش جدا گردد» (مهرا، ۱۳۸۹، ج ۱: ۳۸). برخی نیز این قصص را چون تأویل و تفسیر قلمداد کرده‌اند؛ نظیر امین خولی. خطیب از قول خولی می‌نویسد: «روایت قرآن از رویدادها و اشخاص، ارائه هنرمندانه و ادبی است، نه تاریخی و واقع‌بینانه» (خطیب، ۱۴۱۲ق: ۲۷۷). خلف‌الله نیز می‌گوید: «اساساً قرآن در مقام روایت تاریخی یک رویداد نبوده، بلکه هر جا لازم دانسته، در آن تصرف کرده است و مسائل تاریخی را به همان صورت که در خاطره تاریخی اهل کتاب ثبت شده است و متناسب باورهای اساطیری آنان است، بازگو می‌کند. بدین روی، زمینه‌ای برای ارزیابی برخی قصه‌های

قرآنی با واقعیات تاریخی نیست» (خلف‌الله، ۱۹۶۵م: ۲۰). وی همچنین درباره داستان اصحاب کهف می‌نویسد: «قرآن آرای یهودیان را بازگو می‌کند؛ خواه با واقعیت سازگار باشد، خواه نباشد. از این رو، هیچ خُرده‌ای بر این داستان نمی‌رود که چرا با واقعیت هماهنگی ندارد، چه آنکه اساساً در قصه قرآنی، غرض بیان واقعیت نیست» (همان: ۵۶).

علامه طباطبائی در برابر این نوع تفسیر می‌گوید: «این سخن ناصواب است. اعتقاد این پژوهشگر اگر در باب فن قصه‌گویی درست باشد، لیکن با قرآن سازگار نیست. قرآن نه یک کتاب تاریخ است، نه مجموعه داستان‌های تخیلی، بلکه کتابی نفوذناپذیر است که باطل از هیچ سو در آن راه ندارد و خود تصریح نموده که کلام خداست، جز حق نمی‌گوید و ماورای حق چیزی جز باطل نیست و برای دستیابی به حق، هرگز نمی‌توان از باطل یاری جست و قرآن کتابی است که به حق و راه استوار فرامی‌خواند. پس چگونه یک پژوهشگر قرآنی می‌تواند آن را دارنده سخنی باطل، داستانی دروغ یا خرافه و خیالی بداند؟ هر کس به تفسیر چنین کتابی روی می‌آورد، باید آن را صادق بشمارد، و به تمام معنای حق درباره آن بسنده کند» (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۷: ۱۶۵). سید قطب - محقق قرآن - نیز می‌نویسد: «هرگاه در داستان‌های قرآن از رویدادها یا شخصیت‌هایی سخن رفته باشد که نام و نشانی از آنها در تاریخ نیست، باید قرآن را در برابر تاریخ حجت دانست؛ زیرا تنها متن دینی ایمن از تحریف و تزویر در طول تاریخ است [...] مگر نمی‌توان حقایق را با شیوه‌ای هنری و علمی عرضه داشت؛ یعنی هم واقعی باشد، هم هنری و علمی؟» (شاذلی، بی‌تا: ۲۵۷). استاد مطهری نیز پس از نقل سخن برخی متجددان در باب قصص قرآن می‌نویسد: «ما شک نداریم که تمام قصص قرآن، چنان‌که خود قرآن نقل کرده، عین واقعیت است. داستانی که قرآن نقل می‌کند، ما بعد از نقل قرآن احتیاج نداریم که تأییدی از تواریخ دنیا پیدا کنیم» (مطهری، ۱۳۸۷: ۱۲۵).

قرآن بعد از گزارش سرگذشت یوسف و مریم می‌فرماید: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا...﴾ (هود/ ۴۹). این آیه بیانگر این نکته است که گزارش مذکور یکی از خبرهای غیب است که به پیامبر وحی شده است. قرآن داستان طوفان نوح را هم به‌عنوان گزارش غیبی به پیامبر خبر می‌دهد و تأکید می‌کند که نه

پیامبر و نه قوم او از آن خبر نداشته‌اند. حال اگر کسی در زمان پیامبر از این اخبار اطلاع داشت، با توجه به اینکه به علم انساب و ایام‌العرب آگاه بود، پس به پیامبر متذکر می‌شد، اما این اتفاق رخ نداد. از سویی، احتمال اینکه این قصص از کتاب‌های یهود و نصارا - تورات و انجیل - گرفته شده باشند، با توجه به امی بودن پیامبر امکان‌پذیر نبود. آیه ۴۸ سوره عنکبوت: ﴿وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّ بِيَمِينِكُمْ...﴾ یعنی «تو پیش از قرآن کتابی نمی‌خواندی و با دست راست چیزی نمی‌نوشتی»، بر این امر ضمان است. مهران نیز می‌گوید: «پیامبر (ص) امی بود و خواندن و نوشتن نمی‌دانست. در میان اهل کتاب نیز رشد و پرورش نیافته بود تا دانش‌های آنان را با تلقین بیاموزد» (مهران، ۱۳۸۹: ۳۹). احتمال اینکه یهودیان و نصرانیان باسواد، آن اخبار و اطلاعات را از تورات و انجیل اخذ نموده، به پیامبر گفته باشند، برای هیچ محقق و اندیشمندی قابل قبول نیست؛ زیرا لازمه قبول این احتمال آن است که مطالب قرآن و تورات یکی باشند، در صورتی که چنین نیست. از جمله موارد تفاوت میان این دو کتاب مقدس، مسئله معاد است. در قرآن کریم ایمان به معاد و روز جزا دومین اصل دین را حدود ۱۷۰۰ آیه بیان می‌کند، در صورتی که در تورات خبری از معاد نیست و جزای اعمال نیک و بد را در همین جهان، شدنی می‌پندارد. بنابراین، محال است اخبار قرآن برگرفته از کتاب‌های دیگر یا افسانه باشد و از صحت و درستی برخوردار نباشد. افزون بر این، در میان کتاب‌های مقدسی که امروز رایج هستند، تنها کتابی که اطلاعاتی درباره پاره‌ای از ملت‌های از بین‌رفته عرب، مانند قوم عاد، ثمود یا شخص ذوالقرنین، داستان اصحاب کهف، سیل عرم، اصحاب اُحدود، اصحاب فیل و نیز درباره احوال، اخلاق و موضع‌گیری‌های بنی‌اسرائیل در برابر پیامبران سخن گفته، قرآن بوده است. در مورد آخر، در خود تورات کاستی‌های فراوان وجود دارد. خداوند در قرآن می‌فرماید: «این قرآن بر بنی‌اسرائیل گزارش می‌کند بیشتر چیزهایی را که در آنها با هم اختلاف دارند» (التّمل/۷۶). با این همه، نباید پنداشت که قرآن کتابی تاریخی است و از رویدادهای گذشته چنان سخن می‌گوید که تاریخ‌نگاران، ولی با استناد به این حجت الهی، می‌توان نوعی تاریخ اسلامی و انسان‌محور را با بینش توحیدی از آن استنباط کرد. پیامبر نقل تاریخی نمی‌کرد، بلکه از نقل تاریخ فقط چگونگی ساختن و تکرار آن را به مسلمانان آموخت. وی به تاریخ به‌عنوان یک امر عینی

می‌نگریست، چون خود و یارانش از تاریخ، تاریخ ساختند. رابطه بین انسان و تاریخ، رابطه‌ای مبتنی بر تعامل است. انسان تاریخ را رقم می‌زند و تاریخ انسان‌ساز است. استاد مطهری معتقد است: «آنچه مسلم است، این است که [برای تاریخ] تا حدودی قوانین کلی می‌شود کشف کرد و تا حدود قوانین کلی، می‌توان از تاریخ درس آموخت و تا حدود همان قوانین کلی، پیش‌بینی هم می‌توان کرد» (مطهری، ۱۳۷۵: ۱۹۰). وی به گونه‌ای به روند رو به تکامل تاریخ معتقد بوده، اما این روند رو به جلو را بدون یاری تقوی و صلاح و بر اساس آیه ۹۶ سوره اعراف امکان‌پذیر نمی‌داند. بنابراین، می‌توان تصور کرد که نقل‌قصص و حوادث تاریخی در قرآن، در بر دارنده قوانین و ضوابطی کلی برای رستگاری و سعادت انسان و حرکت رو به جلوی تاریخ است و چنان‌چه استاد مطهری می‌گوید، به تعبیر قرآن، تاریخ می‌تواند عبرت‌آموز باشد (ر.ک؛ همان: ۱۸۹-۱۹۰). به کار بردن واژه «دهر» در اشعار جاهلی، نمایانگر بینش اعراب جاهلی به تاریخ و هستی است و به قول شوقی ضیف: «این طبیعت دهر و روزگار در زمان که جز نقصان، یأس و فنا، ثمره و دستاوردی ندارد و می‌گوید که نیست در مقابل انسان، مگر وادی عدم و نیستی که همه انسان‌ها بار خویش را به سوی آن بسته‌اند. پس بشتابیم به سوی لهُو، سرگرمی و اشباع شدن از شراب و طعام» (شوقی ضیف، ۱۹۶۳م: ۲۶۰). از نوآوری‌های نقل تاریخی در قرآن، رد ادعای اسارت انسان در بند جبر تاریخی است که منبعث از فرهنگ، و چنان‌که اشاره شد، ادبیات جاهلیت است. با استناد به گفته‌های استاد مطهری و آیه ۱۱۵ سوره مؤمنون که می‌گوید: «آیا چنین پنداشته‌اید که ما شما را عبث آفریده‌ایم و هرگز به ما رجوع نخواهید کرد»، می‌توان ایده دهری‌گری و پوچ‌انگاری اعراب جاهلی را نفی کرد و هدفدار بودن نقل‌قصص و وقایع تاریخی در قرآن را تصدیق نمود. از آنجا که قصص و داستان‌های جاهلی یا اساطیر و افسانه‌های دیگر ملل، به‌ویژه یهود، ابزاری برای مبارزه با اسلام و رویارویی با قرآن در این عصر بود، یهودیان و کفار سعی می‌کردند تا با انتساب اسطوره و خرافات به آیات قرآن، حقایق نهفته در قصص الهی را کتمان کنند تا بتوانند کسانی را که تحت تأثیر جاذبه شیرین و کلام اعجاب‌انگیز الهی بودند، منحرف کنند، غافل از آنکه اصول، سبک و اسلوبی که در ذکر حوادث تاریخی امت‌های گذشته در قرآن مورد استفاده قرار گرفته بود، در نوع خود بی‌نظیر و دارای اهمیتی خاص است و شاید یکی از عمده‌ترین دلایل نقل

سرگذشت اقوام گذشته در قرآن، باطل کردن و بی‌اثر کردن افسانه‌های عرب جاهلی باشد که در ادامه به آن اشاره می‌شود.

سبک و أسلوب ذکر حوادث تاریخی و قصص قرآن

در شیوه نقل روایات و داستان‌های قرآنی ویژگی‌های مشترکی وجود دارد که همان اسلوب و سبک ویژه قرآن در ذکر داستان‌ها را رقم می‌زند. این ویژگی‌ها عبارتند از:

همسویی قصه‌ها با محتوای کلی سوره‌های قرآن

یکی از خصوصیات این قصه‌ها، همسویی با محتوا و مطالب کلی سوره‌هاست. بین مباحث تاریخی و غیرتاریخی این سوره‌ها انطباق و سنخیت وجود دارد و این سبک مختص کلام الهی است و با استدلال‌های تاریخی به مباحث اجتماعی، حقوقی، سیاسی، اخلاقی و علمی می‌پردازد و از این رو، اثبات‌کننده ارزش‌های انسانی، پویایی و اهمیت تاریخ به‌عنوان پشتیبان همه اصول مطرح شده می‌باشد؛ به‌عنوان مثال، اگر سوره‌ای بر جهاد با مشرکان تأکید دارد، قصه مقاومت و پایداری جبهه حق در مقابل باطل را متذکر می‌شود. در سوره قمر، سبک خاصی از نقل تاریخ و نتیجه‌گیری مشاهده می‌شود، بدین گونه که پس از نقل داستانی کوتاه درباره «نوح»، نتیجه‌ای کلی از آن اخذ می‌شود و آن این است: ﴿فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ (القمر/۱۵)؛ یعنی «آیا کسی هست که از آن پند گیرد؟!». در واقع، در این سوره، پس از ذکر هر بخش از تاریخ، مثلاً نقل سرگذشت پیامبری چون نوح و اقوام عاد، ثمود، لوط و ذکر سرگذشت فرعون، این آیه می‌آید: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ ماقرآن را برای تذکر آسان ساختیم. آیا کسی هست که متذکر شود؟! ﴿(القمر/۱۷)﴾. نتیجه‌ای که از آن می‌گیرد، مربوط به زمان پیامبر^(ص) است، چنان‌چه مکیان را مورد پرسش قرار می‌دهد که «آیا شما بهتر از آن امت‌ها هستید، یا شما را امانی آسمانی است؟». در عین حال، این نتیجه قابل تعمیم به همه زمان‌هاست. در واقع، قرآن از ذکر و یادآوری وقایع تاریخی این امت‌ها، انهدام و سقوط آنها، نتایجی را به مخاطبان خود گوشزد می‌کند که در همه زمان‌ها و مکان‌ها صادق است؛ یعنی آنچه از تاریخ در قرآن نقل شده، در بستر و حصار زمان وقوع خود، رنگ کهنگی

به خود نمی‌گیرد، بلکه زبان حال پیامبر و اُمت او نیز می‌باشد و قابل تعمیم به زمان حال است؛ زیرا زبان قرآن موجب روشنگری در همهٔ اعصار می‌گردد و همهٔ ابنای بشر را در هر زمان و مکان مخاطب خود قرار می‌دهد. این کتاب مقدّس با اشاره به حوادث تاریخی و شرح، بسط و استدلال آنها، تدبّر و تعمّق در آنها را بر عهدهٔ مخاطب قرار داده است و طبعاً همین مسؤلیت منجر به پیدایش فهم، تفسیر و تأویل‌های متفاوت شده است.

تقابل شیوهٔ قرآن با سنت تاریخ‌نویسی

قرآن برخلاف سنت تاریخ‌نویسی مورخان، تاریخ را از زبان مورخ نمی‌گوید، بلکه تاریخ را از زبان قهرمانان و بازیگران تاریخ نقل می‌کند و حقایق زمان خویش را بیان می‌کند. هنر نقل قصص و حوادث تاریخی قرآن کشف زبان، فرهنگ و روحیات گویندگان، آن هم در عمل و هم در سخن است، تا آنجا که بیان بسیاری از حقایق از زبان دشمنان انبیا، به عنوان اسنادی غیرقابل انکار شناخته می‌شوند؛ مانند آیهٔ ۵۱ سورهٔ یوسف که می‌فرماید: «زنان اشراف گفتند: حاشا که ما از یوسف هیچ بدی ندیدیم».

ایجاد آمادگی در مخاطبان

یکی از روش‌های ایجاد آمادگی در مخاطبان قصه‌ها، استفاده از روش استفهامی در نقل تاریخ است تا ذهن مخاطب هر چه بیشتر و بهتر آمادهٔ پذیرش حقایق تاریخی باشد؛ مانند آیهٔ ۲۴ سورهٔ ذاریات: «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ: آیا خبر مهمان‌های بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است؟».

نقل قصص از زبان افراد گمنام

از دیگر اسلوب‌های بیان قصص و نقل تاریخی قرآن، گفتن حقیقت از زبان فرد یا افراد گمنام است؛ همانند شخصی مؤمن و گمنام در قصر فرعون که با رفتارها و عملکرد او مبارزه می‌کند؛ زیرا عملکرد فرد است که تاریخ را تحت تأثیر قرار می‌دهد و نه نام و تعداد اشخاص؛ به طور مثال، تعداد اصحاب کهف نامشخص است و در قرآن از ذکر تعداد نفرات پرهیز شده

است؛ زیرا قرآن در تاریخ صرفاً به دنبال خبررسانی نیست، چون این عملکرد انسان‌هاست که باقی می‌ماند. ذکر تعداد در تاریخ، شرط پیروزی نیست، بلکه اعتقاد و باور ایمانی شرط موفقیت است. همچنین قدرت سلاطین و ملازمان ایشان شرط پیروزی نیست و این خود از اصول ارزشمند و سنت‌های کلی تاریخ مأخوذ از قرآن است که بنیاد آن بر اصول انسانی گذاشته شد و نه اشرافیت. از این رو، در قصه‌ها اگر از ذکر نام فرد یا تعداد آنها خودداری می‌شود، برای این است که حرکت آنها روش، نمونه و معیاری برای همه نسل‌ها و قابل تکرار است، اگر اراده کنند و در مسیر حق حرکت کنند.

ذکر جزئیات ضروری قصص و حوادث تاریخی

قرآن در نقل تاریخ و قصص هرگز در بازگویی حقایق پرده‌پوشی نمی‌کند، بلکه کوچکترین حرکت اشتباه را حتی در نسبت با پیامبرش بیان می‌کند؛ همانند نوح، یونس، داوود و غیره. در آیه ۴۵ سوره هود، خداوند متعال نوح را مورد خطاب قرار داده است و می‌فرماید: «فرزند تو هرگز با تو اهلیت ندارد؛ زیرا او را عملی ناشایست هست. پس تو از من تقاضای امری مکن که هیچ از آن آگاه نیستی»؛ زیرا خداوند در گفتن هر حقیقتی از مدار حق خارج نشده است و این خود دلیلی است آشکار بر تغییرناپذیری سنت‌های الهی، چنان‌چه خداوند در آیه ۵۳ سوره احزاب می‌فرماید: «خدا را از اظهار حق به شما هیچ خجالتی نیست».

ارائه مدل تربیتی با استفاده از قیاس نهفته در داستان‌ها

شکل‌گیری الگوی تربیتی برگرفته از قصص و حوادث تاریخی قرآنی با استفاده از قیاس موجود در این داستان‌ها و وقایع ممکن است؛ یعنی پس از آزمودن شخص و عبور وی از سختی‌ها و پیروزی در عرصه عمل، با استفاده از مقایسه اعمال نیکو و بد و نیروی خیر و شر، قرآن الگو و نمونه‌ای برای آموزش و پرورش در اختیار می‌نهد؛ مانند زن نوح و همسر لوط که کهن‌الگوی انسان‌های سخن‌چین و عهدشکن هستند و مریم، عذرا و آسیه (زن فرعون) که نمونه‌ای از زنان عارف و فاضل معرفی می‌شوند.

مقایسه تمدن‌ها

ارائه و مقایسه تمدن‌ها در سوره‌ها با تشریح خصایص و کارکرد اقتصادی، سیاسی، ارزشی و ساختار فکری آنها ممکن است. در سوره‌های سبأ، نمل، ص و یوسف، کیفیت تمدن این اقوام را معرفی می‌کند، همچنین سوره‌های قصص، بقره و مؤمن، دولت‌های جبار و سمتگر را همراه با حاکمیت مستکبر آنها معرفی نموده است و ساختار فکری آنها را تجسم می‌بخشد. قرآن آدمی را نه از طریق فلسفه و تعریف‌ها، بلکه از راه عینیت و به طور شهودی، به شناخت تمدن‌ها دعوت می‌کند؛ مانند آیه ۷ سوره فجر که می‌فرماید: ﴿إِزْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * آلَتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾ و با آن شهر «إِزْم» با عظمت؛ * همان شهری که مانندش در شهرها آفریده نشده بود! ﴿﴾ مکان «إِزْم» را بیابانی بین عدن و حضرموت گفته‌اند، و «شَدَاد» بهشت خود را آنجا بنا کرد و پُر از زر و یاقوت بود، ولی چون به خدا کافر بود، هلاک شد (ر.ک؛ رادمنش، ۱۳۷۰: ۷۰).

حکمت تکرار قصه‌ها در قرآن

خداوند معیار نقل داستان به وسیله پیامبران را بیان حقایق عنوان کرده است. با اینکه مفهوم متعارف قصه آمیزه‌ای از حقیقت و خیال است، لیکن قصه‌های قرآن همه حقیقت و مولد عبرت و معرفت است. اگرچه وقایع تاریخی نقل شده در قالب داستان‌های حضرت آدم، موسی یا نوح که در سوره‌های مختلف با الفاظ متفاوت بیان شده، ظاهراً همه از یک واقعیت حکایت می‌کنند، اما هر یک تنها به جنبه‌ای از داستان اشاره دارند. در عین حال، رابطه معناداری بین قصه و غرض سوره وجود دارد، از این رو، تکرار قصص و حوادث قابل توجیه است. سعید حویّ معتقد است هر جا قصه‌ای به بحث نهاده می‌شود یا تکرار می‌گردد، صرفاً تأمین هدف خاصی منظور است که هم با سیاق ویژه آن سوره و هم با سیاق کلی قرآن هماهنگ است (ر.ک؛ حویّ، ۱۴۱۲ق، ج ۳: ۱۶۹). البقاعی نیز می‌گوید بیان یک قصه در سوره‌های مختلف اهداف متفاوتی را دنبال می‌کند. از این رو، یک قصه در هر جا با الفاظ متفاوت نقل می‌شود، تقدّم و تأخّر عبارات و نیز کوتاهی و بلندی داستان آن تغییر می‌کند و

به تناسب مطالب سوره، داستان از وضوح و روشنی و اجمال بیشتری برخوردار می‌گردد (ر.ک؛ البقاعی، ۱۴۱۵ق.، ج ۱: ۱۴). به نظر نگارنده، در واقع، قرآن از هر قصه برای بیان مقاصد ارزشمند اخلاقی و معرفتی خود، آن هم به فراخور موقعیت و شأن نزول آیات، چندین بار استفاده کرده است؛ به عبارت دیگر، هدف قرآن صرفاً داستان‌سرایی یا ذکر تاریخ نبوده، بلکه هدف آن بیان جوهر معنایی نهفته در قصص و حوادث است. از این رو، ممکن است چندین بار و آن هم از چند وجه آن قصه و حادثه را نقل نماید. بدین ترتیب، قرآن در متن این گزارش‌ها به تعلیم معارف، عقاید، کشف سنن الهی و فلسفه تاریخ نیز اهمیت داده است. ترتیب‌گزی‌نش نقل حوادث بدون ذکر جزئیات و بدون در نظر گرفتن ترتیب زمانی آنها، روش خاص این کتاب الهی در ذکر قصص و وقایع تاریخی است که باعث برتری اسلوب قرآن نسبت به دیگر کتب مقدس می‌گردد. زمانی به نقل از عبدالوهاب حموده این نوع قصه‌نگاری را از جنبه‌های اعجاز این کتاب دانسته است و آورده: «یکی از معجزات قرآن آن است که خداوند یک قصه را در چند جای قرآن با چندگونه عبارت و در چند قالب متفاوت نازل کرده است و در هر یک کاستی و افزایش قرار داده است تا از هر کدام نتیجه‌ای خاص برای مخاطبان خاص بگیرد، در حالی که همه آنها راست و منطبق با واقعیت تاریخ است. این هنر پیچیده و مشکلی است؛ زیرا معمولاً یک پدیده تاریخی در یک قالب عبارتی گزارش می‌شود و اگر مورخی یک قصه را چند بار با چند عبارت مختلف نخواهد گزارش کند، معمولاً مفاهیم متمایز را گزارش می‌دهد که برخی از آنها با واقعیت تاریخ ناسازگار خواهد بود» (حموده، بی تا: ۲۷۰؛ به نقل از: زمانی، ۱۳۸۷: ۳۲۲). زمانی معتقد است «دو عامل موجب لزوم تکرار قصه‌ها در قرآن می‌باشد: اول اصل تدریجی بودن نزول قرآن، دوم قابلیت وقایع‌نگاری برای استنتاج‌های گوناگون و درس‌های متعدد» (زمانی، ۱۳۸۷: ۳۲۱). درباره عامل نزول تدریجی زمانی باور دارد که حکمت الهی ایجاب می‌کند تا هر فراز تاریخی را با قالب جدید و متناسب با موضوع جدید دوباره نازل و از آن استنتاجی جدید ارائه دهد؛ زیرا قرآن کتاب آموزشی محض نیست، بلکه جنبه تذکر و موعظه نیز دارد (ر.ک؛ همان: ۳۲۱-۳۲۲).

ویژگی‌های قصص و ذکر وقایع در قرآن

یکی از مصادر اصلی تاریخ تمدن بشر، قصص می‌باشند. در واقع، تاریخ قصه‌پردازی با تاریخ بشر گره خورده است. در کتب مقدس، به‌ویژه قرآن کریم، مضامین و مؤلفه‌های مهمی در قصص انبیاء و امت‌های گذشته مورد توجه قرار گرفته که به اجمال عبارتند از:

- ۱- حوادث و شخصیت‌های برجسته ملل پیشین؛ مانند عاد، حضرت آدم، نوح و ابراهیم^(ع).
- ۲- آگاهی بر اعداد و ارقام مرتبط با حوادث تاریخی؛ مانند عدد ۳۰۹ که منطبق بر سال‌هایی است که اصحاب کهف در غار به سر بردند و پیشگویی حوادث آینده؛ مانند پیروزی روم بر ایران.
- ۳- قصه حضرت یوسف، نوح و مریم که از آنها با عبارت «مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ» در قرآن یاد شده است و حقایق برآمده از عالم غیب هستند. یادآوری این نکته ضروری است که تفاوت قصص قرآن با سایر قصص در این است که چون قرآن کلام خداست و در نتیجه، حق است، پس گفته‌ها و بیانات قرآن حق و صادق می‌باشند.
- ۴- هشدارهای مکرر قصص در به‌کارگیری عقل و اندیشه به قصد اصلاح‌گری، استفاده از عبارت‌هایی نظیر «نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ» که نشان‌دهنده اندیشه و تفکری است که مرزهای ظاهری همچون نژاد و یا حتی جغرافیای زمینی و اعتقادی را درمی‌نوردد.
- ۵- گزارش حوادث تاریخی در قالب قصه که از دقت و هوشمندی بیشتری برخوردار است، عدول از خطّ روایی داستان و شکستن آن، همراه با سنجش، ارائه تحلیل و اطلاعات کلیدی، هدایت‌گری و پذیرش نتیجه قصه را بر عهده خواننده گذاشتن. پذیرش نتیجه قصه ناظر بر ویژگی عبرت‌آموزی قرآن است. واژه «عبرت» در زبان عربی به معنای سنجش و به دست آوردن وزن و قیمت یک چیز و به معنای تفکر و تدبیر است و نظر قرآن این است که صاحبان خرد، عقل و اندیشه باید وقایع تاریخی را اندازه‌گیری کنند و با سنجش‌های لازم، ضوابط و معیارهای کلی را از درون و بطن تاریخ بیرون کشند و به‌کار گیرند، نه برای سرگرمی: «ای رسول ما! از حکایات موسی و فرعون به حق بر تو بیان می‌کنیم تا تو و اهل

ایمان از دانستن آنها منتفع شوید» (القصص / ۳). پس ابن خلدون به حق نام کتاب خود را //عبر نامیده است؛ یعنی تاریخ چیزی جز عبرت‌ها نیست.

۶- در سوره‌های پایانی قرآن، قصص به طور خلاصه طرح شده‌اند و از شرح مفصل داستان پرهیز شده است، چراکه هدف و بیان پیامی عمومی‌تر و کلی‌تر مد نظر بوده است؛ نظیر سوره فیل که در آن به طرح مختصر داستان اصحاب فیل پرداخته شده، در حالی که مقصود این سوره از طرح داستان مزبور، تأکید بر نزول عذاب آسمانی به دلیل عدم تبعیت از حق است. در واقع، حوادث و تاریخ به لحاظ فرم و صورت کوتاه شده، ولی به لحاظ معنی و مفهوم گسترش یافته است. بدین ترتیب، در سوره‌های مذکور، زبان تاریخی قرآن رساتر و خطاب آن عمومی‌تر می‌شود و تاریخ به قانونی کلی تبدیل و از مسیر روایت داستانی خارج می‌شود.

۷- تبدیل تاریخ به قاعده و قانون برای تعمیم به زمان حال و آینده؛ نظیر آنچه در بخش قبلی گفته شد.

۸- تأکید بر سنت مبارزه و قیام علیه مستکبران و ستمگران در قصص قرآنی با هدف تقویت ایمان مستضعفان و تأکید بر نپذیرفتن جور و ستم از جانب ظالمان؛ نظیر قصه موسی و فرعون که نمادی از مبارزه حق علیه باطل است و در جای‌جای قرآن از آن یاد شده است. زرین کوب با تأکید بر گفته‌های پاسکال^۴ درباره قرآن می‌گوید: «قرآن همه اصولی را که بشریت بر آن اصالت داده، نفی می‌کند و امت را که نه مرز جغرافیایی دارد و نه مقطع زمانی، می‌نگرد و میان انسان، انبیاء، مؤمنان و مبارزان تاریخ وصلت می‌دهد و یکپارچگی میان انسان و امت‌های قبلی ایجاد می‌کند که دوستان قدیم را دوست خود و دشمنان آنها را دشمن خود می‌داند» (زرین کوب، ۱۳۸۰: ۱۸).

۹- قرآن تجسم عینی و ملموس ارتباط میان خدا و انسان است و پایه و اساس کلام خداوند با آدمی، پیرامون سعادت و رستگاری اوست. هم در قرآن^۵ و هم در احادیث بر خلیفه‌الله بودن انسان اشاره شده است. از این رو، دین اسلام و کتاب آسمانی آن، هر دو انسان‌محورند. بنابراین، در قصص قرآنی نیز انسان به‌عنوان نماینده، جانشین و حامل اسماء و صفات در قامت قهرمانی الهی با اراده‌ای مستحکم و اعتماد و یقین به سرانجام نیک

حق‌مداران ظاهر می‌شود؛ نظیر ابراهیم، موسی و عیسی که در هیبت افرادی عادی با مجاهده، تلاش و الطاف خاص خداوند در مقام انبیای الهی ظاهر می‌شوند.

۱۰- قرآن تاریخ را از حصار محفوظات ذهنی و نظری و نیز خاطرات خارج می‌کند و آدمی را به سیر و سیاحت و مشاهده و تدبیر دعوت می‌فرماید: ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ (العنکبوت/۲۰). این کتاب آسمانی با شرح قصص، آدمی را به نظر کردن بر عاقبت تمدن‌ها با دیده تجربه و بصیرت دعوت می‌نماید: ﴿عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ (محمد/۱۰). همچنین هوشیارانه و هنرمندانه تاریخ را به تصویری زنده و متحرک از حیات اُمم پیشین تبدیل می‌کند، در حالی که آثار باستانی نیز مؤید تفصیل تاریخی قرآن است: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ﴾ (الفجر/۶). در نهایت، قرآن با شرح قصص و پیامدهایشان، نتیجه‌گیری و قضاوت نهایی را به انسان واگذار کرده است: ﴿وَمَا يَغْفِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ﴾ (العنکبوت/۴۳). اما ضرورت شناخت سرگذشت و تاریخ جوامع بشری، آن هم در قالب آیات الهی، داستان و قصه، از برای چیست؟ کتب تاریخی و شرح سرگذشت بشر کم نیست؛ نظیر تاریخ یعقوبی، سیره ابن‌هشام، تاریخ تمدن ویل دورانت، تاریخ ملل شرق و یونان، تاریخ جنگ‌های صلیبی و... که همواره مخاطبان خود را داشته‌اند. از جمله اهداف این کتب، آشکار ساختن ابعاد گوناگون زندگی انسان‌ها و تجربه‌های ایشان به‌عنوان نمونه‌هایی به منظور کسب بصیرت و تجربه برای بنای حیات معقول به دست مخاطبان آنهاست. اما به نظر نگارنده، بیشترین توجه محققان و مستشرقان، معطوف به کتاب‌های الهی خصوصاً قرآن بوده است و در واقع، شاید در این زمینه خاص به نحوی از آنها الگوبرداری کرده‌اند.

نتیجه‌گیری

بی‌گمان قصه یک ابزار مؤثر و کارآمد برای تأثیرگذاری بر دیگران به شمار می‌رود و به‌کارگیری هنر قصه‌پردازی و ذکر وقایع در قرآن با رویکرد اثبات وحی بودن آنچه نازل شده است (یوسف/۳) و تربیت انسان بر ایمان بر غیب (البقره/۳)، ناشی از ارتباط میان خدا و انسان است، زبان گفتگو و انتقال معانی و حیانی قرآن، زبان مفاهمه و منطبق با فطرت و فراعرفی

است و دارای نظامی مبتنی بر جهان‌بینی توحیدی است که می‌توان از آن قوانین کلی نظیر سنت مبارزه حق علیه باطل و خردگرایی استخراج کرد. ذکر قصص و وقایع در قرآن، موجب تحول در سنت تاریخ‌نویسی شده است و چون هدف آن عبرت‌آموزی، جذابیّت، قابل فهم بودن و انتقال مفاهیم به صورت غیرمستقیم بوده، اهمیّت خاص و ممتازی نسبت به دیگر کتب دینی و تاریخی دارد. توجه به اهداف، أسلوب و حکمت قصص قرآن دالّ بر تکذیب جبر تاریخ است، چنان‌چه خود این داستان‌ها شاهی بر توانایی انسان بر عصیان و سرپیچی حتّی از فرمان خداوند است، اگرچه برحق نیست و این خود بهترین دلیل اختیار و آزادی انسان در انتخاب و عدم انتخاب مسیر هدایت است. ذکر حوادث تاریخی در کنار سایر مباحث قرآنی، اعمّ از طبیعت و سماوات و غیره بر این امر دلالت دارد که تاریخ نیز به اندازه طبیعت و هستی صاحب هدف است. تلاش تاریخی انبیاء در قامت ذکر وقایع موثّق تاریخی با به‌کارگیری عقل، خود نمونه‌ای از تاریخی هدفمند است. در واقع، مورّخان باید به قرآن همچون سندی تاریخی بنگرند و نه کتابی تاریخی. دقّت در آرای پژوهشگران قرآنی نشان می‌دهد که تلاش ایشان برای تسهیل فهم پیام‌های این کتاب آسمانی و زبان قرآن است تا به عمق این دریای عظیم علمی پی ببرند. امّا خود این کتاب بدون نیاز به هیچ میانجی به کمک انتخاب یکی از بهترین و ملموس‌ترین راه‌های ارتباطی بشر، یعنی قصّه، دریای بیکران معرفت خود را در اختیار همگان قرار داده است تا هر کس به فراخور حال خود بتواند از این خوان وسیع الهی بهره‌مند گردد. پس می‌توان گفت مقصود قرآن از نقل قصص، همان‌گونه که بارها خود قرآن نتیجه‌گیری کرده، برای پندگیری از تجارب گذشتگان است، نه برای تاریخ‌نگاری و به این لحاظ فرق نمی‌کند که آن وقایعی که نقل کرده، واقعاً رخ داده باشد یا نه؛ زیرا چنان‌که اشاره شد، در این شکی نیست که تمام قصص قرآن عین واقعیّت است و نیازی به تأیید تاریخ نیست و از این رو، قرآن متنی است فراتاریخی.

پی‌نوشت‌ها

۱- William Fox well Albright، (۱۹۷۱-۱۸۹۱ م)؛ زبانشناس و انسان‌شناس آمریکایی.

۳- ر.ک؛ رشید رضا. (۱۳۶۱). *وحی محمدی*. تهران: بنیاد علوم اسلامی. ص ۸۶.

۳- ر.ک؛ حدّاد، الرشمندريت يوسف درّه. (۱۹۸۶م). *القرآن و الكتاب: اطوار الدّعوة القرآنيّة*. بيروت:

منشورات المكتبة البولسية. ص ۱۶۰۲.

۴- Blaise pascal (۱۶۶۲-۱۶۲۳م)؛ رياضى دان، فيزيكدان و فيلسوف فرانسوى.

۵- ر.ك؛ البقره/ ۳۰). همچنين رجوع شود به دعای جوشن كبير در *مفاتيح الجنان*.

منابع و مأخذ

ايزوتسو، توشى هيكو. (۱۳۶۸). *خدا و انسان در قرآن*. ترجمه احمد آرام. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامى.

البقاعى، برهان الدين. (۱۴۱۵ق). *نظم الدرر فى تناسب الآيات و السور*. ج ۱. بيروت: دارالكتب العلميّة.

بى آزار شيرازى، عبدالكريم. (۱۳۸۸). *باستان شناسى و جغرافياى تاريخى قصص قرآن*. تهران: فرهنگ اسلامى.

حوى، سعيد. (۱۴۱۲ق). *الأساس فى التفسير*. ج ۳. القاهرة: دارالسلام.

خرّمشاهى، بهاء الدين و كامران فانى. (۱۳۷۹). *فرهنگ موضوعى قرآن*. ج ۱. تهران: ناهيد.

خطيب، عبدالكريم. (۱۴۱۲ق). *القصص القرآنى فى منطوقه و مفهومه*. بيروت: دارالمعرفة.

خلف الله، محمّداحمد. (۱۹۶۵م). *الفن القصص فى القرآن الكريم*. مصر: مكتب النّجوا.

رادمنش، عزّت الله. (۱۳۷۰). *سپکها و نظريه‌هاى نژادى تاريخ*. تهران: كوير.

زرّين كوب، عبدالحسين. (۱۳۸۰). *تاريخ در ترازو*. تهران: اميركبير.

زمانى، محمّدحسن. (۱۳۸۷). *مستشرقان و قرآن*. تهران: بوستان كتاب.

سعيدى روشن، محمّدباقر. (۱۳۸۳). *تحليل زبان قرآن و روش شناسى فهم آن*. تهران: حوزه و دانشگاه.

شاذلى، سيد قطب. (۱۴۱۵ق). *التصوير الفنّى فى القرآن الكريم*. بيروت: دارالشرق.

شوقى ضيف، احمد. (۱۹۶۳م). *عصر جاهلى*. القاهرة: مكتبة الزّهراء.

شهيدى، جعفر. (۱۳۸۸). *ترجمه نهج البلاغه*. تهران: علمى فرهنگى.

طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۳۶۳). *المیزان فی تفسیر القرآن*. ج ۱۱. تهران: دفتر انتشارات اسلامی.

مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق.). *بحار الأنوار*. بیروت: مؤسسه الوفاء.

مطهری، مرتضی. (۱۳۸۷). *سیری در سیره نبوی*. قم: انتشارات اسلامی.

_____ . (۱۳۷۵). *فلسفه تاریخ*. ج ۱. تهران: صدرا.

مهران، محمد بیومی. (۱۳۸۴). *بررسی تاریخی قصص قرآن*. ترجمه مسعود انصاری. ج ۱. تهران: علمی فرهنگی.

